

دوفصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۷-۲۳»
پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۱/۸۴
بهار و تابستان ۱۴۰۰، Knowledge, No.84/1

بازنمایی ارزش مبادله در آینه ارزش نشانه‌ای

مونا آل‌سید، آیدین کخیایی،

چکیده: ژان بودریار (۲۰۰۷-۱۹۲۹) یکی از چهره‌های رویکرد پساساختارگرایی است و موضع نظری قابل توجهی نسبت به امر واقع و مسائل اجتماعی دارد. در دیدگاه او، امر واقع دارای وجهی برساختی است که در بطن نظام زبانی شکل می‌گیرد و تنها به واسطه نظام نشانه‌شناختی قابل تبیین و درک است. به همین دلیل، نشانه در نظام اندیشه او مرکزیت دارد و همه مفاهیم در رابطه با آن بازتولید می‌شوند. او براساس این نظام فکری به بازتوضیح مفاهیم اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری می‌پردازد و بر نابسندگی مفاهیم ارائه‌شده پیشین در تحلیل مورد مطالعه‌اش، با توجه به ابعاد تحولات فرهنگی و اجتماعی، تأکید می‌کند. در این مقاله، «ارزش نشانه‌ای»، به‌عنوان مفهوم بنیادی نظریه او در تحلیل جامعه سرمایه‌داری و در راستای نقد نشانه‌شناختی‌اش بر مفهوم «ارزش مبادله» مارکس، واکاوی می‌شود.

کلیدواژه: سرمایه‌داری، جامعه تولیدی، جامعه مصرفی، ارزش مبادله‌ای، ارزش نشانه‌ای.

From marx's Exchange-value to Baudrillard's Sign-value

Moona Aleseyed, Aedin Kekhiaei,

Abstract: Jean Baudrillard (1929 – 2007) as one of the figures of the post-structuralist view, has a remarkable theoretical view concerning the real and social issues. In his view the real has a constructive side which is based on the linguistic system and it is knowable and explainable only in the semiotic system. Hence the centrality of sign in his system and reproduction of all concepts in its light. He tries to explain social, cultural, political and economic concepts in a capitalist society based on this theoretical framework, and stresses the shortcomings of older concepts in these explanations. In this paper I will evaluate the “sign value” as the principal concept in his analysis of the capitalist society in light of his semiotic critique of Marx's concept of “exchange value”.

Keywords: Capitalism _ productive society _ consumer society _ sign value _ exchange value

تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۷

۱. دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی آدرس الکترونیک: moona.al95@gmil.com
۲. پژوهشکده غرب شناسی و علم پژوهی پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگ آدرس الکترونیک: aidinkekhace@gmail.com

مقدمه

مواجهه با امر واقع و تحلیل آن از مسائلی است که ذهن بسیاری از متفکران اجتماعی را به خود معطوف داشته و نظریات گوناگونی در ساحت تأثیرات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در رابطه با فهم ابعاد آن، ارائه شده است. سیر توجه به مسائل اجتماعی در جوه روبنایی و زیربنایی در دوره‌های مختلف، با در نظر گرفتن چیرگی یک وجه بر دیگری، تداوم یافته است. تحولات فزاینده و روبه‌رشد تکنولوژی و فناوری، علاوه بر تغییر در ساختار اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، وجوه اجتماعی‌ای را به وجود آورده‌اند که نیازمند رویکرد نظری نوینی برای تحلیل و بررسی است. ژان بودریار^۱ از متفکرانی است که، با در نظر گرفتن تغییر و تحولات جامعه سرمایه‌داری، به نقد تحلیل‌های پیشین از این نظام می‌پردازد و، ضمن برشمردن نابسندگی اصول نظریه تمامیت‌سازی چون مارکسیسم، نقد نشانه‌شناختی مبتنی بر تمایز را بنا می‌نهد. او در آثار اولیه‌اش، با توصیف اصول و ساختارهای غالب بر نظام ابژه‌ها، تلاش می‌کند که نقد اقتصاد سیاسی مارکس را با نشانه‌شناسی تلفیق کند. در کتاب نظام ابژه‌ها^۲ (۱۹۶۸) سعی دارد که نشان دهد چگونه نظام ابژه‌ها به نیازها، خیال و رفتار انسان جهت می‌دهند. در این مرحله، جهت اندیشه بودریار متمرکز بر سوژه دریافت‌کننده‌ای است که با جهان ابژه‌ها و نشانه‌ها مواجه می‌شود. به عبارتی، چگونگی ارتباط سوژه با ابژه و تسلط نظام ابژه را توصیف می‌کند. او در سیر اندیشه‌اش، در کتاب جامعه مصرفی^۳ (۱۹۷۰)، به بررسی نظام ابژه در جامعه‌ای می‌پردازد که سیاست‌هایش بر اصل مصرف بنا شده است و سوبیهایی جدی‌تر از جایگاه متزلزل سوژه و سیطره ابژه بر تمام شئون زیستی و معرفتی را آشکار می‌سازد. با تأکید بر نقش تمایز اجتماعی در جامعه‌ای که مصرف در آن به عاملی بنیادین تبدیل شده، نقش ارزش نشانه‌ای بیش‌ازپیش تحقق می‌یابد. در ارزیابی بودریار از جامعه مصرفی^۴، نقش اقتصاد و مفاهیم مرتبط با آن بیش‌ازپیش تقلیل یافته است و به نقش مؤثر پدیده‌هایی چون رسانه‌ها، فناوری اطلاعات، دانش و هنر (به ویژه معماری، موسیقی، نقاشی) پرداخته می‌شود. تحلیل بودریار در نظام ابژه‌ها و نقد اقتصاد سیاسی نشانه^۵ (۱۹۷۲) در پی ایجاد تعاملی میان روبنا و زیربنا و بیان اهمیت پرداختن به نقش مسائل فرهنگی در تحلیل جامعه است. در کتاب آینه تولید^۶ (۱۹۷۵)، به صورتی جدی‌تر، به نقد مارکسیسم می‌پردازد و تأثیر اقتصاد در تحلیل جامعه مصرفی را به حداقل می‌رساند و به تسلط و فراگیری سوبیه روبنایی اهمیت بیشتری می‌دهد. او ادعا می‌کند که نقد اقتصاد سیاسی مارکسیستی، در مواجهه با جامعه مصرفی،

1. Jean Baudrillard

2. The System of Objects

3. The Consumer Society: Myths and Structures

4. consumer society

5. For a Critique of the Political Economy of the Sign

6. The Mirror of Production

آل سیه، کیهایی، خنلقی

چشم‌انداز متناسب و درخوری برای تحلیل به دست نمی‌دهد. او در کتاب مبادله نمادین و مرگ^۱ (۱۹۷۶) دوران حذف تولید و ارزش مبادله و سیطره همه‌جانبه نشانه و رمزگان را اعلام می‌کند. این چیرگی نشانه، با گسست بنیادین از نظام مبادله‌ای و تولید، امکان حیات می‌یابد. به‌زعم او سرمایه‌داری، با نمادین ساختن قوانین بازار، قلمرو تازه‌ای از ارزش را مسلط می‌نماید. در ارتباط با این مفهوم تازه از ارزش، بازنگری مجدد در مفاهیم مصرف، تولید، کار و نیروی کار لازم است. آنچه در این مقاله تحلیل می‌شود سیر اندیشه بودریار در خوانش نقد اقتصاد سیاسی، به چالش کشیدن پیش‌فرض‌های جامعه تولیدی^۲ و چرخش به سوی جامعه مصرفی در مواجهه با تحولات سرمایه‌داری است.

نشانه به مثابه تولید و مصرف

ضرورت بازبینی تبیین قواعد اجتماعی مطرح شده، در مواجهه با تحولات جامعه سرمایه‌داری، بسیاری از نظریه‌پردازان و مفسران اجتماعی را بر آن داشته که به ارائه نظریه‌ای در راستای این تغییرات بنیادین بپردازند. همان‌گونه که سرمایه‌داری در پیشرفت تاریخی‌اش برای ادامه بقا و حیات خود تحولات و دگرگونی‌هایی را به وجود آورده، بررسی این سیستم نیز خواهان بازنگری و تبیین منطبق و متناسب با تحولات است. بودریار، که از نظریه‌پردازانی است که به تحلیل سرمایه‌داری و اصولش می‌پردازد، اعتقاد دارد که این سیستم، در روند پیشرفت، ویژگی‌هایی را درون خود پروراند که از طریق تحلیل زیربنایی صرف نمی‌توان به بررسی آنها پرداخت. به‌عبارتی، اصول و قواعد مطرح شده در تحلیل تولیدمحور از جامعه راه برای کاربست نظری و عملی، در مواجهه با سرمایه‌داری بسنده نمی‌داند. او معتقد است که قرارداد تمام امور و وجوه جامعه در ساحت زیربنا و معطوف نمودن فرهنگ و امور اجتماعی و سیاسی در ذیل مفاهیم اقتصادی جنبه عظیمی از مفاهیم و کارکردها را نادیده می‌گیرد، آنها را به قلمرو تولید و مبادله محض محدود می‌کند و به این صورت بخش عظیمی از ظرفیت‌های سلطه‌پذیر و یارهایی بخش جامعه را پنهان می‌دارد. در تقابل با این ساختار، بودریار واقعیت اجتماعی و فرهنگی مورد تحلیلش را به‌عنوان سازه‌ای زبانی معرفی می‌کند و با انعکاس تأثیرپذیری‌اش از نقد ادبی بیان می‌دارد که آنچه به‌عنوان واقعیت در نظر گرفته می‌شود چیزی جز فرایند زبانی نیست و واقعیت مستقل از نمادهای بیانی‌اش وجود ندارد. بنابراین، هر آنچه در زمینه‌های گوناگون اجتماعی نمود می‌یابد از جریان زبانی غیرقابل تفکیک است. به همین دلیل، او برای توضیح روابط اجتماعی و اقتصادی به ساختار زبانی حاکم بین دال و مدلول رجوع می‌کند و، براساس آن، منظومه روابط اجتماعی را مورد کنکاش قرار می‌دهد. در نظام زبان‌شناسی ساختارگرا هر دالی به مدلولی معین اشاره

1. Symbolic Exchange and Death

2. productive society

Aleseved, Kekheaei, Khandaghi

دارد و این وابستگی شاخص شکل‌بندی کلاسیک نشانه‌زبان‌شناختی است. اما، با انقلاب ساختاری در مفهوم ارزش، این مفاهیم و روابطشان پایان می‌پذیرند، دو بُعد دال و مدلول از هم جدا می‌شوند و ارزش ارجاعی از بین می‌رود. بدین‌شکل، «بُعد ساختاری، با طرد بُعد ارجاعی، خودمختاری پیدا می‌کند و براساس مرگ ارجاع شکل می‌گیرد»^۱. از این پس، با امحای بُعد عینی، هر دال به مدلول معینی اشاره ندارد و دال‌ها نه در برابر امر عینی، بلکه در برابر یکدیگر مبادله می‌شوند و، در نتیجه، با رهایی دال مواجهیم. به باور بودریار، «عصر دیالکتیکی نشانه و امر واقع پایان یافته»^۲ و هرآنچه اکنون وجود دارد تنها نمایان‌گر خودمختاری کامل جنبه ساختاری ارزش است. در این ساخت، واقعیت ذاتی مستقل از جامعه انسانی ندارد و وابسته به نظم ارزش‌دهی و معناگذاری ذهنی است. امر واقع ماهیتی بر ساخته شده از بطن نظام زبانی محسوب می‌شود که خود مبتنی بر سنت‌های فرهنگی مختلف اجتماعی است. طبق نظریه فوق، نشانه از ارجاع به امر واقعی معاف می‌شود، هر شکلی از معنا تعیین خود را از دست می‌دهد و هر دال در گردش محض از «نشانه‌ای به نشانه دیگر و از شیئی به شیء دیگر» (بودریار، ۱۳۹۵: ۱۹۱) و با تهی شدن هر سطحی از دلالت معنا می‌یابد و بدین شکل همه امور در سیطره نشانه قرار می‌گیرند. در واقع، بودریار، با حمله به نظام دوگانه زبان، بر مفهومی از نشانه تأکید می‌کند که، خارج از محدوده این دوگانه، بر چیرگی دال بر مدلول حکم می‌دهد و، با تسری دادن این تحلیل به زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی، نظریه نشانه‌محور خود را بنیان می‌نهد.

او با تکیه بر تحلیل زبان‌شناختی فوق، برای هر کالایی، علاوه بر ارزش مصرفی^۳ و ارزش مبادله‌ای^۴، قسم دیگری تحت عنوان ارزش نشانه‌ای^۵ قائل می‌شود که، در تقابل با کانونی بودن هم‌ارزی، از منطق «تمایزگذاری اجتماعی»^۶ نشئت می‌گیرد. به باور بودریار، با چیرگی نشانه بر تمام وجوه اقتصادی و اجتماعی، تغییری بنیادین در کارکرد و جایگاه این مفاهیم قابل مشاهده است. اگر تحلیل مارکس در قانون کالایی ارزش، با تأکید بر شکل هم‌ارز^۷، در کانون ارزش مبادله پیش می‌رود، مسئله اکنون امحای امر واقع در هر شکلی از تعیین و چیرگی ارزش نشانه‌ای است. در این نگاه، کالاها به صرف نشانه تقلیل می‌یابند و همان‌طور که نشانه به شکل مستقل ارزشی ندارد و ارزشش وابسته به تفاوت با سایر نشانه‌ها در نظام نشانه‌شناسی است، کالا نیز به‌طور مستقل ارزشی ندارد و از قرارگیری در کنار سایر کالاها و از طریق تفاوت ارزش می‌یابد.^۸ در واقع، در این ساختار، ارزش به «فراسوی صورت کالایی»^۹

1. Baudrillard, 1993: 6

2. Baudrillard, 1993: 8

3. use-value

4. exchange-value

5. sign-value

۶. بودریار، ۱۳۹۵: ۷۷

7. equivalent form

۸. برای مطالعه بیشتر نک. بودریار ۱۳۹۵: ۷۷-۸۸ و ۱۲۴-۱۲۸.

9. Baudrillard, 1993: 6

آل سیه، کیهایی، خنلقی

و به درون ساختاری از روابط سوق داده می‌شود. در برابر مارکس که، با کنکاش در روابط اجتماعی استعمارگرانه، به آشکار نمودن مناسبات تولید می‌پردازد و، با رمززدایی از ویژگی فетиشتی تولید کالا در جامعه سرمایه‌داری، ارزش کالا را نه در ذات کالا که در روابط اجتماعی استعمارگرانه بازنمایی می‌کند،^۱ بودریار به کالا، در مقام نشانه صرف، قدرت قائم‌به‌ذاتی می‌دهد که گویی قادر است مستقل از روابط اجتماعی تولید عمل کند. به باور بودریار، این شکل‌بندی ساختاری ارزش، با جایگزین نمودن ارزش نشانه‌ای، به هر شکلی از مبادله و تولید خطی کالا بر اساس قانون هم‌ارزی پایان می‌دهد. در ارزیابی و بیان بودریار، با تغییر ماهوی مبادله در نظام ارزش نشانه‌ای مواجهیم. هدف نهایی «نظام اشیا/نشانه»^۲ را می‌توان فراگیری و تسلط نظام مبادله‌ای مبتنی بر منطق مصرف‌نشانه تبیین نمود. در این منظر، پول، همچون هر کالایی، تبدیل به دالی می‌شود که آزادانه در جریان است و از امور و فرایندهای واقعی قابل ارجاع بیش‌ازپیش فاصله می‌گیرد و تنها با حق خرید و مصرف نشانه نمود می‌یابد. پول در اینجا نه به‌عنوان هم‌ارزی عام در ارتباط با سایر کالاها، که تنها به‌عنوان نشانه به خود و با خود (نشانه) ارتباط می‌یابد. در این نگرش، مصرف به یک بازی صرف بدل شده است که به‌جای مبادله امر واقعی به مبادله نشانه‌ها می‌پردازد و هدف نهایی‌اش نه رفع نیاز، که تنها تعیین، تثبیت و تداوم هویت اجتماعی ذیل تمایزیابی است.^۳ بودریار، با محور و حذف ارزش مبادله در ارزش نشانه‌ای به‌عنوان اصلی اساسی در مناسبات اجتماعی و اقتصادی، «تعیین اقتصادی را به‌مثابه عاملی تعیین‌کننده از بین می‌برد»^۴ و، بدین شکل، به نقد مارکس در نقد اقتصاد سیاسی می‌پردازد. به اعتقاد او، در اندیشه مارکس، با تقلیل رویه‌های اجتماعی به رویه مادی تولید و تبدیل هویت توده به تولیدکننده صرف، هر کنشی در خدمت تولید قرار می‌گیرد. این ساخت از بررسی رویه‌های اجتماعی، که منعکس‌کننده منطق تولید نیستند، عاجز می‌ماند و قادر نخواهد بود سلطه ایدئولوژیک را برهم زند. به‌عبارتی، با فروکاست همه امور به بنیانی مادی و تابع دانستن آنها تحت قواعد اقتصادی و تولیدی صرف، امکان درک روابط اجتماعی با خصلت نمادین از دست می‌رود. در این مواجهه است که بودریار بر رمزگان، به‌عنوان عنصری اساسی، تأکید می‌کند و با تکیه بر این نظر که زبان واقعیت را خلق می‌کند، بنیان مفاهیم مبادله، کار و تولید را نیز نه نیرو و عاملی واقعی، که بر ساخت و نشانه‌ای در میان سایر نشانه‌ها می‌پندارد. او نتیجه می‌گیرد که سرمایه‌داری، با گذر از مرحله استعمار کار، به مرحله «طراحی و مصرف صرف کار و نیروی کار»^۵ رسیده است و مبادله چیزی جز نشانه صرف نیست.

۱. برای مطالعه بیشتر نک. مارکس ۱۳۹۴: ۹۹-۱۰۳.

۲. بودریار، ۱۳۹۳: ۲۱۶.

۳. برای مطالعه بیشتر نک. Baudrillard 1993: 6-9 & 20-23.

4. Baudrillard, 1993: 9

5. Baudrillard, 1993: 13

Aleseved, Kekheaei, Khandaghi

در این دیدگاه، مفاهیم مربوط به تولید صورت کالایی می‌گیرد و نیروی کار با تغییرات بنیادین روبه‌رو می‌شوند و دلالت‌های پیشین خود را از دست می‌دهند. در واقع، جایگاهشان در سیاست‌های نوین سرمایه‌داری نه تنها دستخوش تحول، که، به باور بودریار، دچار اضمحلال می‌شود. بنابر اعتقاد او، در جامعه صنعتی، که مارکس به تحلیل آن می‌پردازد، با اصل قرار دادن فناوری ماشینی، کار و سرمایه به عنوان مشخصه اصلی جامعه، می‌توان از نظریه مبتنی بر ارزش سخن گفت. در چنین جامعه‌ای، سرمایه کار متجسد است. در جامعه تولیدمحور، کار دلالت بر واقعیتی اجتماعی داشت و برای هدفی اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گرفت و مورد استثمار سرمایه و تولید بود. اما اکنون کار از کارکردهای خود تهی و به نشانه‌ای میان سایر نشانه‌ها تبدیل شده و به این شکل تنها در مقابل سایر نشانه‌ها قابل مبادله است. در جامعه مورد بررسی بودریار، «کار دیگر آن فعالیت منحصر تاریخی نیست که روابط اجتماعی منحصر را ایجاد کند، بلکه به مجموعه‌ای از عملکردهای نمادین تقلیل یافته و تنها در چارچوبی از نشانه‌ها قابل درک و خوانش است»^۱. کار اکنون تنها به عنوان رابطه‌ای در کل شبکه نشانه‌های دیگر عمل می‌کند و به عنوان آیینی اجتماعی بازتولید می‌شود.^۲ بنابراین، با از دست دادن پتانسیل رهایی‌بخشی‌اش، به عنوان الگوی شبیه‌سازی اجتماعی مطرح می‌شود و همه مقولات دیگر را نیز به این حوزه می‌کشاند. این به معنای جدایی کامل از واقعیت عینی‌ای است که، تا پیش از این مرحله، در روند تولید و کار دارای اهمیت بود. اگر کالا در جامعه مدرن متشکل از مواد اولیه، انرژی، کار یدی، سرمایه، انبارداری، حمل و نقل و غیره بود، کالای پست‌مدرن وابسته به مواد اولیه، کار و سرمایه نیست، بلکه ماده‌اش دانش است و قسمت عمده هزینه تولیدش توانی است که برای تولید دانش صرف شده و بحثی از ماده و کار متبلور در آن دیده نمی‌شود. در این شرایط، اطلاعات به عنوان کالایی با برخورداری حداقل ماده درون خود بر سایر امور غلبه یافته است. اکنون ارزش ماده و کار کمترین سهم را در ارزش محصول دارد.^۳ بنابراین، اساس جامعه پست‌مدرن نه بر کار، که بر فناوری فکری، اطلاعات و دانش قرار گرفته است و نظریه ارزش نیز براساس همین انباشت دانش شکل می‌گیرد. این شکل از ارزش، پس از فروش، همچنان در اختیار تولیدکننده است و تبدیل به کالایی جمعی می‌شود. بنابراین، در چنین جامعه‌ای، با کانونی شدن مبادله دانش و اطلاعات، دانش فرآورده‌ای اجتماعی است که به شیوه خاص مورد مبادله قرار می‌گیرد. به زعم بودریار، با در نظر گرفتن فناوری اطلاعات و علم به عنوان نیروی هدایت‌کننده، شرایط برای ادامه حیات نظریه ارزش مبتنی

1. Baudrillard, 1993: 10

۲. برای مطالعه بیشتر نک. Baudrillard 1975: 21-50.

۳. برای مطالعه بیشتر نک. هاروی ۱۳۹۸: ۱۲۷ و Bell 1976: 123-129 & 174-188.

آل سید، کیخایی، خندانقی

بر کار مارکس سخت‌تر از قبل خواهد شد. اکنون، «پیشرفت علمی فنی به منبع مستقلمی برای ارزش اضافی تبدیل می‌شود که نیروی کار و کار به‌عنوان ارزش در برابر آن رنگ می‌بازند»^۱ می‌توان گفت که انباشت از تولید و بازتولید نیروی کار جای خود را به تولید و بازتولید دانش و پیشرفت علمی می‌دهد. با حذف هر ارجاعی به نیروی کار از سوی سیستم، «تولید نظری نیز چون تولید مادی تعیین خود را از دست می‌دهد و به‌سویِ واقعیتی یافت‌نشده می‌لغزد»^۲. اکنون سیطرهٔ تولید نظری بر تمام وجوه زندگی اجازه می‌دهد که تولید به‌عنوان یک کد عمل کند و مبادله در سطحی انتزاعی، و رای هر ارجاعی به امر عینی، به‌صورتِ شناور میان دال‌های سرگردان جریان یابد. به باور بودریار، با قرار گرفتن در مرحله‌ای که نیازها بیش از آنکه ذاتی باشند ساختگی و محصول سیستم‌اند و هدف نهایی مصرف نیز نه رفع نیاز، که تنها تعیین، تثبیت و تداوم هویت اجتماعی ذیل تمایزبایی است^۳، نمی‌توان از ارزش مبادله و ارزش به‌مثابهٔ اموری بنیادین و دارای کارکرد سخن گفت. نظم خاص اقتصاد سیاسی سرمایه در جامعهٔ صنعتی پیرامون تولید شکل گرفته بود که مارکس آن را به‌عنوان اصل اساسی نقد خود قرار می‌دهد و مصرف را نیز به‌عنوان «تولید مصرفی»^۴ در نظر می‌گیرد. بنابر تحلیل او، تولید با فراهم آوردن مادهٔ مصرفی، با تعیین شیوهٔ مصرف و با ایجاد نیاز در مصرف‌کننده، مصرف را تولید می‌کند. بنابراین، تولید، شیوهٔ مصرف، موضوع مصرف و نیاز به مصرف را به وجود می‌آورد و مصرف نیز به تولید یاری می‌رساند.^۵ بودریار معتقد است که مارکسیسم به‌شکل بنیادین از تولیدگرایی سرمایه‌داری جدا نمی‌شود. درحالی‌که، با از دست رفتن کارکرد تولید، مصرف مهم‌تر از تولید و، از نظر منطقی، پیدایش ایدئولوژیک نیاز بر تولید کالا مقدم می‌شود. در باور او، در جامعهٔ مصرفی، کالا برای رفع نیاز عینی تولید و مصرف نمی‌شود، بلکه تنها مصرف دلالت اجتماعی اهمیت می‌یابد. بدین شکل، دستگاه ایدئولوژی اصلی سرمایه‌داری مصرف است که همچون یک دستگاه نظارت اجتماعی عمل می‌کند. «مصرف افراد را وارد نظامی از تمایزها در چارچوب رمزگان نشانه‌ها می‌سازد»^۶. تمایزات اجتماعی تأثیری شگرف بر مصرف‌کننده دارند و گفتمان رمزی شده ربطی به محصول، کیفیاتش و نیاز مصرف‌کننده ندارد. ایژه مصرف نمی‌شود و مصرف براساس اشتیاق و نیاز از قبل شکل گرفته سوژه به اشیا نیست. مصرف کالا زمانی صورت می‌گیرد که کالا خود را به‌شکل رمز یا کد تحمیل کند. در باور بودریار، تحقق ارزش نشانه‌ای نقطهٔ تحقق مصرف کالا است. به عبارت دیگر، کالا به‌عنوان مکان هندسی گردش الگوها و به‌عنوان یک رسانه و فرهنگ و نه به‌عنوان امری صرفاً اقتصادی در نظر گرفته

1. Baudrillard, 1993: 56

2. Baudrillard, 1993: 44

۴. مارکس، ۱۳۸۲: ۲۲

۳. برای مطالعهٔ بیشتر نک. بودریار ۱۳۹۵: ۱۰۱-۱۰۲.

۶. بودریار، ۱۳۹۵: ۱۳۵

۵. برای مطالعهٔ بیشتر نک. هاروی ۱۳۹۸: ۲۷-۲۸ و ۱۵۳-۱۶۲.

Aleseyed, Kekheaei, Khandaghi

می‌شود.^۱ بدین شکل، ارزش مبادله در قالب ارزش مبادله نشانه‌ای و هردوی آنها در قالب ارزش مصرف تحقق می‌یابند. بودریار در این تحلیل جامعه مصرفی «رابطه دیالکتیکی بین سوژه و ابژه را از بین می‌برد»^۲ و نیازهای انسانی را حاصل نظام اجتماعی می‌بیند و حتی سوژه را برساخته طبقه‌بندی اجتماعی و فرایندهای تکنولوژیک می‌پندارد. جامعه مصرفی با خصوصی سازی حوزه مصرف، برای ابقای سلطه خود، تناقضی را درون سیستم بنیاد می‌گذارد. از سویی باید سوژه را امری مستقل و فردیت یافته معرفی کند که برای تمایزیابی به مصرف کالا می‌پردازد و از سویی دیگر سوژه باید مطیع سیستم و اشکال نظارتی، در روند مصرف کالاهای تمایزبخش، باشد.

بودریار در توضیح این شرایط بیان می‌کند که ملزومات نظام اقتصادی برای جذب نیروی کار از عواملی غیر از شیوه تولید، یعنی از دستگاه‌های ایدئولوژیک مثل خانواده، مراکز آموزشی و بهره می‌برد و نیروی کار در صورت چیرگی ایدئولوژیک بازتولید می‌شود. بنابراین، «آموزش شکل‌هایی از فرمان‌برداری از ایدئولوژی غالب را تحقق می‌بخشد و تمام عاملان تولید، بهره‌کشی و سرکوب باید تحت سیطره این ایدئولوژی باشند تا از نظر وجدانی به وظیفه خود عمل کرده باشند. بازتولید نیروی کار نه تنها بازتولید تخصص نیروی کار، بلکه فرمان‌برداری نیروی کار از ایدئولوژی غالب است»^۳. این ایدئولوژی تصویری ایجاد می‌کند که انسان دارای اراده و آزاد است، درحالی که انسان در جامعه مصرفی فقط سوژه‌ای شکل گرفته از طریق فرایند اجتماعی و روانی است. فرد به‌عنوان سوژه مورد خطاب قرار می‌گیرد تا تابع سیاست‌های سلطه‌گر باشد و تنها از عهده کنش‌ها و کردارهای فرمان‌بری خود برآید. گویی باید چنین باشد تا بازتولید مناسب تولید درون فرایند تولید و گردش کالاها تحقق یابد و افراد در «پایگاه‌هایی که تقسیم کار اجتماعی، فنی، پیشه‌ای در حوزه تولید، بهره‌کشی، سرکوب‌گری و غیره تعیین کرده است»^۴ مشغول به انجام وظیفه‌شان شوند. بنابراین، عاملیت انسانی به سطح ساختارهای اجتماعی از پیش تعیین شده تنزل می‌یابد. بدین شکل، در انتزاع ابژه از کار، در انکار عامل بودن سوژه در تولید ابژه، سوژه در «مناسبات بهره‌کشی»^۵ قربانی می‌شود. به نظر بودریار سوژه دیگر نمود امیال خود را در ابژه نمی‌بیند و فاصله این دو از بین می‌رود، و در این صورت سوژه نه با واقعیت، که با رابطه خیالی و نمادین با وضعیت موجود مواجه می‌شود. در نهایت سوژه در دنیایی قرار می‌گیرد که در آن جریان‌ات فرهنگی، اطلاعات فضاهای خصوصی را می‌پوشانند و محرمانه‌ترین لحظات نیز به عرصه عمومی راه می‌یابند. هیچ کالایی در پی برقراری ارتباط بین سوژه با دنیای واقعی

۱. برای مطالعه بیشتر نک. بودریار ۱۳۹۵: ۷۴-۸۸ و ۱۲۸-۱۳۸. برانگان و فیلا ۱۳۹۲: ۳۴۶-۳۴۷.

2. Baudrillard, 1975: 99

۳. همان: ۵۹

۴. همان: ۸۰

۵. آلتوسر، ۱۳۹۸، ۲۷

آل سید، کیخایی، خندانقی

ابژه‌ها نیست، بلکه درصدد مفصل‌بندی سوژه‌ها و ابژه‌ها از طریق دلالت است.^۱ در این تحلیل، سوژه به نشانه‌ای میان سایر نشانه‌ها تبدیل می‌شود که تحت چیرگی و سیطره کد قرار می‌گیرد و، جدای قواعد تحمیلی رمزگذاری، امکان و قدرت هیچ کنشی ندارد. براساس این توضیحات، بودریار منطق تولید و مبادله را برای تبیین و بررسی جامعه مصرفی بسنده نمی‌داند و ارزش نشانه‌ای را تنها منطق شناخت و توضیح برمی‌شمرد.

ارزش نشانه‌ای به سان بازنمایی ارزش مبادله

چنانچه گفته شد، در نقد تحلیل مارکس از اقتصاد سیاسی و مرکزیت بخشیدن به تولید و ارزش مبادله‌ای، بودریار به کانونی نمودن مفاهیم مصرف و ارزش نشانه‌ای در ساختی فرهنگی و زبان‌شناختی می‌پردازد و به همه امور در همین ساختار معنا می‌دهد. به‌زعم او، با سیطره فناوری اطلاعات و دانش و جانشینی آنها به جای کالای مدرن، کار و نیروی کار و عاملیت رهایی‌بخش نهفته در این مفاهیم کارکرد خود را از دست می‌دهد و به ساخت نشانه وارد و در نهایت تبدیل به نشانه صرف بدون ارجاع می‌شوند. تأکیدش بر مصداق نداشتن نشانه به این معنی است که تولید اشکال مادی فرهنگی را نمی‌توان عرصه مبارزه برای کسب استیلا در نظر گرفت و «تولید به گسترش روند اقتصاد سیاسی تابی نهایت خدمت می‌کند».^۲ اما باید در نظر گرفت که زبان و فرهنگ همواره پیشاپیش حاصل برخی مناسبات اجتماعی در حوزه واقعی مصرف و واقعیت‌بخشی بوده‌اند و تأکید بیش از حد بر جدایی امور نمادین و واقعی از هم مانع دیدن این مناسبات می‌شود. بودریار، با قائل شدن رابطه‌ای یک‌سویه میان واقعیت و نشانه، این امر را در نظر نمی‌گیرد که امر واقعی شاید نتواند تعیین‌کننده امر نمادین باشد، اما بر تولید و مصرف آن تأثیر می‌گذارد. بودریار با «قرار دادن همه امور در ساخت نشانه و محو عینیت»^۳، بیش از حد سرمایه‌داری را نمادین ساخته و وجهه مادی را از آن سلب نموده است.^۴ می‌توان پذیرفت که تولید کالا در شرایط کنونی متضمن دلالتی است که در گذشته به اندازه حال نمود نداشته و این یکی از شگردهای سرمایه‌داری برای حفظ و بقای خود است، اما پرداختن صرف به دلالت، خود، متضمن نادیده‌انگاشتن ظرفیت‌های مادی سلطه‌پذیری و سلطه‌ستیزی است. باید در نظر گرفت که همچنان اشیایی تولید می‌شوند که هم به شکل نمادین و هم به شکل مادی و در هر دو صورت برای ایجاد تمایز اجتماعی مصرف می‌شوند و نمی‌توان بعد مادی را به‌طور کلی کنار نهاد. در تلقی امور نمادین

۱. برای مطالعه بیشتر در خصوص تأثیر آلتوسر بر بودریار نک:

Scruton, Roger 1985, chapter 9 (87-102).

آلتوسر ۱۳۹۸: ۲۴-۲۸ و ۶۷-۸۰.

2. Baudrillard, 1975: 156

3. Baudrillard, 1975: 6

۴. برای بررسی مورد مطالعه عینی نک. Baudrillard 1975: 6-7.

Aleseyed, Kekheaei, Khandaghi

نمی‌توان این امور را به صرف مسائلی انتزاعی و خیالی فروکاست و صرفاً محصولی در ساحت خیال محسوب کرد. حتی پول به‌عنوان هم‌ارز سایر کالاها نمی‌تواند بدون مبادله ارزش خود را محقق کند. به عبارتی، «پول اینک حسب ضرورت اجتماعی برآمده از شرایط گردش، به هدف خودبسنده فروش تبدیل شده است»^۱. مارکس برای هر یک از مفاهیم ارزش مصرفی، مبادله و ارزش «مراجع فضازمانی متفاوتی را درونی می‌کند»^۲، اما این به معنای جدایی آنها نیست، بلکه بیان‌گر معنا یافتن آنها در تعامل دیالکتیکی با یکدیگر است. براساس تحولات سرمایه‌داری و سیاست‌های آن برای حفظ بقا در هر دوره‌ای، «فضازمان مطلق (ارزش مصرفی)، نسبی (ارزش مبادله‌ای) و ارتباطی (ارزش) به‌طرز دیالکتیکی در پویایی‌های تاریخی جغرافیایی نضج سرمایه‌داری به هم مرتبط می‌شوند» (همان). اکنون با نظام نمادین پول مواجهیم، یعنی عدم حضور کالای پول مملوس جهان شمول و نه حذف آن. در واقع رابطه بین پول و زمان کار اجتماعاً ضروری، فراتر و پنهان‌تر از قبل شده، اما این به معنای محو و عدم حضور مفهوم ارزش و ارزش مبادله‌ای نیست. تنها شکل بروز آنها دچار تغییر و تحول شده. بنابراین نمی‌توان اصل وجودشان را نادیده گرفت. آنچه در سرمایه‌داری معاصر با آن مواجهیم تغییر در بازنمایی شکل مبادله و تولید است.^۳ «شیوه تولید سرمایه‌داری ملغی می‌شود، اما تولید اجتماعی پابرجا می‌ماند. تعیین ارزش همچنان در مفهوم تنظیم زمان کار و توزیع کار اجتماعی میان گروه‌های مختلف تولید، و حسابداری آن، بیش‌ازپیش ضروری می‌شود. بنابراین، هدف سرمایه‌داری الغای ارزش نیست، بلکه تغییر معنا و محتوای آن است»^۴.

مرکزیت یافتن دانش و گسترش بخش خدمات از دیگر عواملی است که بر تمرکز بودریار بر جدایی کامل نشانه از واقعیت و ارجحیت نشانه دامن می‌زند. گسترش این بخش را نباید به‌مثابه حذف بخش کار صنعتی و کشاورزی و تولید در نظر بگیریم. هرچند امروزه تمرکز بر فناوری دانش و اطلاعات بیشتر است، اما این تمرکز به معنای حذف بخش صنعتی و تولیدی نیست. استفاده سرمایه از امور نمایشی برای کسب سود را نباید از نظر دور داشت. مصرف‌نمایش، تصاویر و اطلاعات با مصرف کالای مادی و حتی سود به‌دست‌آمده از آنها نیز در مقطعی متفاوت است، اما نمی‌توان آنها را از حوزه تولید جدا دانست. زیرا هیچ‌کدامشان گریزی از فراگیری مبادله ندارند. هرچند که با گسترش تکنولوژی بخش بیشتری از کار به ماشین و دستگاه‌ها سپرده می‌شود و طبعاً میزان دخالت انسان کم و معطوف به کنترل ماشین می‌گردد، اما هنوز بخش عظیمی از خدمات به تولید وابسته است. ضمن

۲. هاروی، ۱۳۹۷: ۶۰.

۱. مارکس، ۱۳۹۴: ۷۰.

۳. برای مطالعه بیشتر نک. مارکس ۱۳۸۶: ۲۲۳-۲۳۶. هاروی ۱۳۹۷: ۹۹-۱۰۰.

۴. هاروی، ۱۳۹۸: ۱۰۲-۱۰۳.

آل سیه، کیخایی، خندانقی

اینکه این تکنولوژی کاملاً جدید «خود چهره‌ای از یک نظام اقتصادی جهانی کاملاً جدید است»^۱. به عبارتی، می‌توان گفت که بخش کار و تولید بیشتر به شکل خدمات صورت‌بندی می‌شود که این امر به معنای حذف و انتزاع محض بخش تولید نیست. باید بین اقتصاد کالا^۲ و اقتصاد اطلاعات^۳ تمایز و تفکیک قائل شد، زیرا روابط اجتماعی تولیدشده توسط شبکه‌های جدید اطلاع‌رسانی همان الگوی اجتماعی قدیمی یا مناسبات کاری جامعه صنعتی نیستند. بنابراین، با ساختار متفاوتی مواجهیم. این ساختار نوین جایگزین جامعه تولیدمحور نمی‌شود، بلکه خصوصیات نوینی را برای رسیدن به هدفی مشخص و یکسان بروز می‌دهد. «هدف فوری و مشخص سرمایه سود است که از نظر اجتماعی به معنی انباشت دائمی سرمایه و بازتولید قدرت طبقاتی سرمایه‌دار است. این هدف بی‌امان سرمایه‌دار است. به این منظور، سرمایه‌دار فن‌آوری سخت‌افزار، نرم‌افزار و اشکال سازمانی آن‌ها را تعدیل می‌کند و تغییر شکل می‌دهد. هدف بلافاصله سرمایه افزایش بهره‌وری، کارایی و نرخ سود است و نیز ایجاد خطوط جدید و، در صورت امکان، هرچه سودآورتر سرمایه». این نشان می‌دهد که سرمایه، علاوه بر بخش صنعتی، در امور اطلاعاتی نیز کسب قدرت و سود می‌کند و به تولیدگری و مبادله می‌پردازد. این دگرگونی توأمان در حوزه تولید و مصرف است که کار مادی را به کار غیرمادی تبدیل می‌نماید. در این مرحله، رابطه سرمایه‌دار با مصرف‌کننده نه به واسطه کالای مادی، بلکه با اطلاعات، تصاویر، پیام‌رسانی و بازاریابی صورت می‌گیرد و این به معنای تغییر در سوپزکتیویته کل جامعه است که در نهایت به تولید سوژه جدید منجر می‌شود.^۴

بخش دیگری از نظریات بودریار در بحث از نیازها متکی و مبتنی بر ناپدید شدن سوژه در ابژه است. او نه تنها به موقعیت مندی سوژه، که بر ناپیدی کامل آن در ابژه، تأکید دارد و به‌طور کلی امکان واکنش از سوی سوژه را رد می‌کند. اگر در جوامع صنعتی کارگر در تلاش بود که در جایگاه یک انسان با سرمایه‌داری به مبارزه بپردازد، با رسیدن به این جایگاه در کنار بورژوازی، علیه مخالفان سرمایه‌داری وارد عمل می‌شود. کارگر، در این مرحله، طی پیشرفتی، هم شهروند آزاد و مستقل و هم در عین حال تحت سلطه اشکال نمادین مبادله است و بودریار همین «آزادی وابسته به بندگی را نقطه ضعف عقلانیت غربی می‌داند»^۵. در سرمایه‌داری معاصر، این نظام سلطه خود را بر کارگر، نه با استثمار او، بلکه با ارائه کاری که کارگر قادر به بازگرداندن آن نباشد ابقا می‌کند. سلطه از حق خود برای مبادله به‌صورت یک‌جانبه استفاده می‌کند و اجازه هیچ کنشی به سوژه نمی‌دهد و، در

1. Jameson, 1991: 6

2. Economics of goods

3. Economics of information

۴. برای مطالعه بیشتر نک. هاروی ۱۳۹۴: ۱۴۸-۱۵۵ و ۳۰۹-۳۱۵. هاروی ۱۳۹۸: ۱۳۹-۱۴۴ و ۱۵۳-۱۶۲.

5. Baudrillard, 1975, 103

Aleseved, Kekheaei, Khandaghi

گامی فراتر، سوژه حتی قادر به مصرف نیز نیست. رابطه بین کارگر و سرمایه‌دار رابطه‌ای براساس استثمار نیست، بلکه رابطه مبادله نابرابر داد بدون ستد-است. تصاویر و پیام‌های رسانه‌ای نشان‌گر رابطه قدرت یک‌سویه است. قدرتی سلطه‌گر بر کارگر در جهت مصرف و کار مداوم و توأمان که، با سلب کنش کارگر و با قرار دادن او در فرایند مبادله‌ای یک‌جانبه، او را در موضع فرودست قرار می‌دهد.^۱ این نفی سوژه در نهایت مانع از تحلیل مسئولیت و توانایی‌اش در ایجاد تحول جمعی در ساختارها و روابط اجتماعی تولید می‌گردد. در نظریه بودریار، با غیرممکن بودن کنش سوژه طی از دست دادن سوژگی‌اش و تهی شدنش از هر سوبه‌ای از معنا، به گونه‌ای نفی امکان شناخت پدیده‌های اجتماعی به دست می‌آید. در این نگاه، برداشتی از سوژه ارائه می‌شود که، در آن، سوژه زیرمجموعه ابژه شده و قدرت هر کنشی را از دست داده است. براساس تحلیل فوق، بودریار استدلال می‌کند که، با شکل‌گیری این مفهوم از سوژه، دغدغه نیازهای مادی انسانی در جامعه مصرفی موردبحث موضوعیتی ندارد، زیرا «در منطق نشانه‌ها، مانند منطق نمادها، اشیا دیگر به هیچ وجه به یک کارکرد یا نیاز مشخص وابسته نیستند». بنابراین، هر نیازی براساس نظام تمایزیابی تعریف و از طریق فرایند رمزگذاری در اختیار سوژه نهاده می‌شود. بنابراین، از سویی، با تسلط هنجار سازِ رمزگان بر همه شئون و امور، نمی‌توان صورتی از سوژه را فرض نمود که به نیازها و خواسته‌هایش وقوف داشته باشد. نیازها محصول نظام اجتماعی اند که سوژه در آن زندگی می‌کند و به همین دلیل فقط بازتولید بخشی از ساختار سلطه در نظر گرفته می‌شوند. از سویی دیگر، هر شکلی از پرداختن به نیازها سرسپردگی به سیاست‌های سلطه‌گر محسوب می‌گردد. او معتقد است که مارکسیسم و سرمایه‌داری «در برداشت مشابهی از انسان‌ها، به‌عنوان کارگران ماهیتاً مولد، در بازتولید سلطه اشتراک دارند».^۲ تحلیل بودریار در بازتولید سلطه در سطحی کارکرد دارد و قابل فهم است، اما نمی‌توان ایده نیازهای انسانی را به کلی کنار نهاد. در جامعه تولیدمحوری که مارکس توصیف می‌کند، در عین اینکه «ارزش مبادله‌ای به‌طور جدایی‌ناپذیری با یک کالا پیوند می‌خورد و ذاتی آن»^۳ می‌شود، می‌توان برای انسان‌ها نیازهای مادی و اجتماعی گوناگونی در نظر گرفت، نیازهایی که وجودشان برای حفظ بقا غیر قابل انکار و بخشی از فعالیت‌های انسان در جهت رفع همین نیازهاست. ضمن در نظر گرفتن نیازهای مادی و نمادین انسانی در دوره‌های مختلف، که به صورت تاریخی و اجتماعی تعیین می‌شوند، باید به این امر نیز توجه کرد که اولین کنش و یا شبه‌فعالیت سوژه رمزگشایی از کدهای سیستم در پی رفع نیاز، ولو به‌عنوان تمایز

۱. برای مطالعه بیشتر نک: Baudrillard 1975: 93 – 96.

۲. بودریار، ۱۳۹۵: ۱۰۵.

3. Baudrillard, 1975: 131

۴. مارکس، ۱۳۹۴: ۶۷.

آل سید، کیخایی، خندانقی

اجتماعی، است. بنابراین، نمی‌توان تمام وجوه سوژه و، به این ترتیب، اصل وجود نیازها را نابود شده انگاشت. سوژه در فرایند سیاست‌های سرمایه تحلیل می‌رود، اما باین حال هنوز در آن حد انسجام دارد که پشتوانه نظریه پردازی باشد. در واقع، تلاش برای انتقاد از ساختارهای سرمایه‌داری معاصر برای دفاع از حفظ موضوعیت و بقای برخی نیازهای انسانی و امکان آگاهی برای سوژه در مواجهه با این ساخت است. و این همان وجهی است که بودریار به آن توجه کافی ندارد. احتراز او از ارجاع به دنیای مادی و امر عینی هیچ درک و کنشی برای سوژه باقی نمی‌گذارد. با در نظر گرفتن ویژگی‌های مادی و نشانه‌ای برای زبان و پدیده‌های فرهنگی و نقش اقتصاد در شکل‌گیری این ویژگی‌ها، بازتولید نشانه حاصل تعامل بین کنش انسانی و ساختارهای اجتماعی محسوب می‌شود. بنابراین، می‌توان برای سوژه انسانی، در جهت تعدیل جمعی زبان از طریق بازسازی ساختارهای از پیش موجود، ظرفیتی قائل شد. پس کنش انسانی نه در تضاد با ساختار زبانی مقیدکننده بیرونی، بلکه در رابطه‌ای دیالکتیکی قرار می‌گیرد و همین کنش و قابلیت انسانی، برای ایجاد معنا و تغییرات جدید، سوبه‌ای امیدوارکننده است.

علاوه بر موارد فوق، نقد بودریار از آن رو نابسند است که به تدریج در تحلیلش نقش «اقتصاد را در اشکال فرهنگی مضمحل می‌کند»^۱ و تمام امور اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را به سطح زبانی فرو می‌کاهد. پذیرفتنی است که ساختارهای جامعه مصرفی به اشکال مختلفی تکثر نشانه‌شناختی را ایجاد نموده است، اما با قرار دادن این اشکال در بستری اقتصادی-فرهنگی می‌توان موضع‌گیری جامع‌تری ارائه داد. تحلیل بودریار با برتری دادن به ارزش نشانه‌ای و مصرف و با نفی هرگونه کنش برای سوژه، خود، به سلطه سیاست‌های سرمایه‌داری در قالب سرمایه‌داری نشانه‌محور استمرار می‌بخشد. نظام سرمایه‌داری از طریق محور ارزش مبادله‌ای و تولید، تحت سیطره کد و نشانه، بیش از هر چیز در پی پنهان داشتن روابط اجتماعی تولید، بازار، ارزش مبادله و در نتیجه ایجاد یک وجه مسلط فرهنگی است. به عبارتی، این سیستم، با پنهان‌داشتن بیش از پیش واقعیت در پس بازنمودها، ادامه حیات خود را تضمین می‌کند. آنچه مارکس از تداوم حضور ارزش مبادله در کالا بدون حضور ذره‌ای ارزش مصرفی می‌گوید، از استمرار حضور ارزش مبادله در بازنمودهای متفاوت حکایت می‌کند. در واقع، باید اذعان نمود «که فن‌آوری‌های گردش نیز به‌طور چشم‌گیر دگرگون شده‌اند»^۲ و مارکس این تغییرات را «در ارتباط با مفاهیم ذهنی، روابط اجتماعی، رابطه با طبیعت، زندگی هرروزه، مادیت تولید کالایی و آرایه‌های نهادی دولت و جامعه مدنی موقعیت‌یابی می‌کند»^۳. بر این اساس،

1. Jameson, 1991: 48

۳. همان: ۱۶۱

۲. هاروی، ۱۳۹۸: ۱۶۰

.....
Aleseved, Kekheaei, Khandaghi

می‌توان شرایط سرمایه‌داری معاصر را اضمحلال فرهنگ در اشکال اقتصادی تولید و به‌ویژه امر مبادله دانست و نه، چنانچه بودریار معتقد است، سیطره فرهنگ و ارزش نشانه‌ای بر اقتصاد. تضمین بقای سرمایه‌داری در گرو بحران‌هایی است که خود آنها را ایجاد می‌کند و این امر در تحلیل بودریار نادیده گرفته می‌شود. در جامعه سرمایه‌داری «بحران‌ها لحظاتی از دگرگونی‌اند که در آن سرمایه طبق معمول خود را بازمی‌آفریند و به چیز دیگری تبدیل می‌شود و این «چیز دیگر» می‌تواند، حتی زمانی که به تجدید تولید سرمایه ثابت می‌بخشد، برای مردم بهتر یا بدتر باشد»^۱. بنابراین، می‌توان با توجه به همین لحظات بحرانی تناقض سرمایه‌داری گفت که امروزه وجوه فرهنگی سرمایه‌داری به انباشت ابزاری‌تر سرمایه روی آورده است. سرمایه‌داری کنونی، با نفی سوژه، تسلط رمزگان بر هر مفهومی و از میان برداشتن نیازها بسیاری از امکان‌های آگاهی و شناخت را مضمحل نموده است تا به حیات خود ادامه دهد. باید در نظر گرفت که این اضمحلال نتیجه نابودی فرهنگ به‌دست اقتصاد و به‌دلیل اهداف اقتصادی است. با فراگیری نظام اقتصادی سرمایه‌داری، استقلال فرهنگی و امور هنری در رابطه‌ای متقابل مضمحل شده‌اند. در چنین شرایطی پرداختن صرف به روبنا یا زیربنا در تحلیل سرمایه‌داری نابسنده است. بنابراین، تنها به کمک خوانشی دیالکتیکی از برهم‌کنش ارزش مبادله‌ای و ارزش مصرفی و ارزش نشانه‌ای و فهم رابطه دیالکتیکی مفاهیم تولید و مصرف می‌توان این موقعیت جدید و سیاست‌هایش را تحلیل کرد. خوانشی که بتواند «فاصله انتقادی»^۲ را با فضای موردنقدش حفظ کند. هرچند که، در این فاصله‌گذاری، مفاهیم تولید، کار، ارزش‌ها و سوژه همچنان تقلیل می‌یابند و با قدرتی مضمحل شده باقی می‌مانند، اما این خوانش به نابودی و حذف صرف آنها حکم نمی‌دهد. در این نگرش انتقادی، با در نظر گرفتن نقش بنیادی مناسبات اقتصادی در فرهنگ، مناسبات مبادله و تولید همچنان نقش مهمی در سازمان‌یابی و نظارت بر تولید فرهنگی دارند. بودریار، در باور به تسلط همه‌جانبه رمزگان و متمایزسازی منطق تولید از منطق نمادین، این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد که رمزگان تا چه اندازه با امور واقعی در ارتباط‌اند، توسط امور واقعی بازنمایی می‌شوند و در برهم‌کنشی دیالکتیکی نقش خود را ایفا می‌نمایند. با در نظر گرفتن نقش مناسبات اقتصادی در بازنمودهای نمادین، می‌توان رابطه روبنا و زیربنا را نه یک‌سویه که به‌عنوان رابطه‌ای متقابل و تأثیرگذار بررسی کرد و دریافت که «سرمایه‌داری مصرفی نه‌تنها با تحلیل قرن نوزدهمی مارکس ناسازگار نیست، که خالص‌ترین شکل سرمایه محسوب می‌شود و سرمایه را به حوزه‌هایی که تاکنون کالایی نشده‌اند گسترش می‌دهد»^۳. این تحلیل نابسندگی نظریه اجتماعی تمامیت‌ساز و نظریه اجتماعی مبتنی

آل سید، کیهایی، خندانگی

بر تمایز یابی را در تبیین و توضیح فضای جدید شیوه تولید و توسعه فضای فراواقعی نشان می‌دهد. بنابراین، به شیوه‌ای برای تحلیل نیاز داریم که این دو سطح را جدا و یا هم سطح نگیرد و آنها را در برهم کنش با یکدیگر نشان دهد. این دیدگاه امکان تحول آگاهانه را تا حدودی میسر می‌کند، زیرا «تحول آگاهانه انقلابی مستلزم بازتعریف و بازجهت‌گیری تحرکات موجود در همه لحظه‌هاست. افراد می‌توانند مفاهیم ذهنی‌شان را تغییر دهند، باین حال اگر آنها آماده تغییر روابط اجتماعی، زندگی هرروزه‌شان، رابطه‌شان با طبیعت، شیوه تولید و ساختارهای نهادی‌شان نباشند، این تغییر نمی‌تواند متضمن معنایی باشد». جدایی قائل شدن میان دو سطح مادی و نمادین و مضمحل دانستن هر یک از آنها، در شرایط کنونی، سلطه سرمایه‌داری را تضمین می‌کند. زیرا جدایی رویه‌های تولید و مصرف و تقلیل امور به یکی از این دو سطح، سبب افزایش پنهان‌شدگی روابط اجتماعی می‌شود و به این شکل دایره عمل و کنش را محدودتر و، در پایان، امکان کنش گروه‌های اجتماعی را به کلی مسدود می‌نماید.^۲ به‌واقع، پرداختن بودریار به سطح فرهنگی صرف امکان بررسی انتقادی را به همان میزانی سلب می‌نماید که پرداختن مارکس به امور اقتصادی محض. تبیین بودریار همان نقدی را در رابطه با نظریه‌اش در ذهن می‌پروراند که خود به مارکس داشت: فروکاست امور به یک امر واحد. بودریار، با تقلیل تمام جنبه‌های جامعه به بُعد روبنا و در نظر نداشتن تأثیر اقتصاد در مسائل فرهنگی، به‌جای نقد وضع موجود به توجیه آن می‌پردازد. ترسیم تصویر دنیای منفعلی که به تصرف فرهنگ کالا-نشانه درآمده است. حذف و محو عوامل تولید و مبادله کمکی به درک و حل مناسبات فرهنگی نمی‌کند، بلکه، در راستای اهداف سرمایه‌داری، سطح سلطه و شی‌ءوارگی را تغییر می‌دهد و واقعیت را در پس نموده‌های متمایز پنهان می‌نماید. بنابراین، تحلیلی بسنده می‌نماید که نظام تمایز یابی بودریار را در رابطه متقابل با قانون هم‌ارزی مارکس مورد بررسی قرار دهد و به تأثیر متقابل روبنا و زیربنا در تحلیل جامعه سرمایه‌داری بپردازد.

بر آینه پژوهش

بودریار در نقد تحلیل تمامیت‌ساز مارکس، که مبتنی بر ارزش مبادله‌ای در جامعه تولیدمحور بود، تبیینی نشانه‌محور ارائه می‌دهد و امور را بر اساس منطق تمایز اجتماعی و بر بنیاد مصرف‌کنکاش می‌کند. او کانونی بودن ارزش مبادله‌ای و تولید در اندیشه مارکس را عاملی بازدارنده برای بررسی همه‌جانبه مسائل اجتماعی می‌پندارد و از همین منظر به نقد مارکس، در نادیده انگاشتن بخش عظیمی از ظرفیت‌های اجتماعی و فرهنگی، می‌پردازد. او در تلاش برای ایجاد امکان نقدی همه‌جانبه در

۱. هاروی، ۱۳۹۸: ۱۴۹

۲. برای مطالعه بیشتر نک. Jameson 1991, 53-54.

Aleseved, Kekheaei, Khandaghi

مواجهه با سیاست‌های سرمایه‌داری، محوریت را در سویهٔ روبنا قرار می‌دهد و، با از بین بردن هرگونه رابطهٔ دیالکتیکی میان دو سطح روبنا و زیربنا، حذف و پایان تولید و ارزش مبادله‌ای را به نفع مصرف و ارزش نشانه‌ای اعلام می‌کند. بر همین اساس و با محور تأثیر جنبه‌های اقتصادی، به نفی سوژه و تأثیر کنشش، برتری خدمات بر کار، چیرگی دانش و اطلاعات و سلطهٔ همه‌جانبهٔ منطق رمزگان در جامعهٔ مصرفی حکم می‌دهد و منطق نشانه را یگانه عامل حیات و بقای سرمایه می‌پندارد. اگر مارکس، با توجه صرف به تولید و ارزش مبادله‌ای، نیروی عظیمی از مسائل اجتماعی را نادیده می‌گیرد، بودریار نیز، با پرداختن به نشانه و مصرف و قرار دادن امور در وجه روبنایی صرف، تمام امکاناتِ رهایی‌بخش و امیدوارکننده را از بین می‌برد. به همین دلیل، تحلیل او نیز بیش از پیش نابسند می‌شود. در مواجهه با دگر دیسی در شیوه‌ها و سیاست‌های سرمایه‌داری و تحولات فن‌شناختی، اقتصادی و صنعتی، تغییراتی در حوزه‌های زیربنا و روبنا به وجود می‌آید که برای بررسی، نیازمند تعدیل تحلیل‌های پیشین است. تعدیل تحلیل‌های پیشین، به معنای تغییر ساحت بررسی از زیربنا به روبنا و یا برعکس نیست. زیرا برتری هر یک از این دو سویه به گونه‌ای در خدمت اهداف سرمایه‌داری برای نهان‌داشتن واقعیت در پس نمودها برمی‌آیند. بنابراین، باید شیوه‌ای اتخاذ نمود که به بازبینی مسائل اقتصادی و فرهنگی در تعامل با یکدیگر بپردازد و همهٔ لحظه‌ها و جنبه‌های تحول را در بررسی لحاظ کند.

منابع

آلتوسر، لویی (۱۳۹۸)، ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت، ترجمه روزبه صدرآرا، چاپ پنجم، تهران، چشمه.

بودریار، ژان (۱۳۹۵)، جامعه مصرفی، ترجمه پیروز ایزدی، چاپ ششم، تهران، ثالث.

بودریار، ژان (۱۳۹۳)، نظام اشیاء، ترجمه پیروز ایزدی، چاپ دوم، تهران، ثالث.

مارکس، کارل (۱۳۸۲)، مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه صادق انصاری، ایالات متحده آمریکا، انگر.

مارکس، کارل (۱۳۹۴)، سرمایه؛ نقد اقتصاد سیاسی، ج ۱، چاپ اول، تهران، لاهیتا.

هاروی، دیوید (۱۳۹۴)، هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری، ترجمه خسرو کلانتری و مجید امینی، تهران، کلاغ.

هاروی، دیوید (۱۳۹۸)، مارکس، سرمایه و جنون خرد اقتصادی، ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران، آشیان.

هاروی، دیوید (۱۳۹۷)، راهنمای سرمایه، ج ۱، ترجمه عارف اقوامی مقدم، ج ۲، تهران، آشیان.

Baudrillard, Jean (1975), *The Mirror of Production*, Trans, Mark Poster, Telos Press .

Baudrillard, Jean (1981), *For A Critique of the Political Economy of the Sign*, Trans, Charles Levin, Telos Press 1981.

Baudrillard, Jean (1993), *Symbolic Exchange and Death (Theory, Culture & Society Series)*, Trans: Jain Hamilton Grant, Introduction, Mike Gane. University of Teesside.

Bell, Daniel (1976), *The Coming of Post-Industrial Society, A Venture in Social Forecasting*, New York: Basic Books.

Bell, Daniel (1978), *Cultural Contradictions of Capitalism*, United State.

Jameson, Fredric (1991), *Postmodernism (The Cultural Logic of Late Capitalism)*, Durham, Duke University Press.